

نامه ای از وحشی بافقی



ویراسته : حسین مسرت

شناخت و بهره جویی از آثار منثور گذشته می تواند بهترین راه بیمه کردن زبان فارسی در طول زمانهای آینده باشد. از این روی پس از بررسی و تتبع پیرامون تنها اثر منثور برجای مانده از شاعر شیرین سخن و توانای دوره صغوی و وحشی بافقی به آماده سازی آن جهت چاپ کوشیدم.

هرچند این اثر که به صورت نامه ای دلنشین است قبلاً یک بار در مجله ارمغان (سال ۱۳۳۶) و بار دیگر در مجله توشه (سال ۱۳۳۷) چاپ شده بود، اما این بار پس از دستیابی به اصل دو نامه مضبوط در مجموعه های خطی کتابخانه ملک و باتوجه به نامه های چاپ شده قبلی، در مقابله و تصحیح آن پرداختم؛ و از آنجا که هیچ کدام از دو نامه خطی و دو نامه چاپ شده، تاریخ تحریر یا کتابت ندارد به تصحیح قیاسی آن براساس بهترین ضبط آن در هر کدام دست یازیدم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

xxxx

نامه ای که در ستور بعد به نظر گرامی خوانندگان می رسد، با شعری طولانی از وحشی آغاز شده و در بر دهنده چند غزل و مثنوی و رباعی اوست. چنانکه از فحوای کلام و بویژه اشعار برمی آید، شعرها مربوط به سالهای جوانی و دلبستگی شاعر است و همانطور که همگان می دانند، وحشی پس از پشت سر گذاشتن دوران جوانی در وادی عرفان کام برداشت و منظومه های شورانگیز عرفانی را سرود.

نامه زیر از لحاظ تقسیم بندی نثرهای پارسی در ردیف نثرهای مصنوع و مزین هفتی قرار می گیرد یا این تفاوت که اشعار طولانی در این گونه نثرها کمتر به چشم می خورد؛ و نثر مصنوع به نوشته استاد دکتر ذبیح الله صفا :

نثری آراسته و مزین است که باید آن را مولود روشی مبتنی بر ایراد صنایع مختلف لفظی و آرایشهای معنوی، و اطباب سخن از راه

توصیفات گوناگون، و آوردن امثال و اشعار و شواهدی از پارسی و عربی، و بکار بردن اصطلاحات مختلف علوم در مطایر کلام، و امثال آنها دانست. مراد از صنعت درین مورد تفتن هایی است که در الفاظ و عبارات می شود و همین تفتن هاست که کلام را از صورت نثر بیرون آورده به جانب شعر، که محل هنر نمایی گوینده است، متمایل می سازد. بنابراین چنین روشی از آن جهت که نویسنده زحمت اظهار مهارت و بیان تخیلات شعری در آن دارد قابل توجه است. (گنجینه سخن ج ۱: ۲۹)

وجه تمایز این نامه در بین سایر آثار منثور دوره صغوی که نثرهایی ضعیف و سست و مشوش است، برخوردار بودن از استحکام و انسجام در خور توجه و رعایت موازین نثرهای استوار پارسی است، به اضافه آنکه عبارات و ترکیبات بدیع و زیبایی همچون: هوای دلاویز، موی عطرا آمیز، ناشاد، رخس عیش، خوش برآمدن، خانه مردم نشین دیده، صنوبر قد، ترانه دردا لود، طبع سخن طراز، کاغذ افشان، یکجهتان، منظور برداشتن، شمع بزم آرا، و... در آن به چشم می خورد. دیگر آنکه برخی از اشعار این نامه در متن دیوانهای چاپ شده وحشی بافقی وجود ندارد.

سوادنامه ای که مولانا وحشی به مطلوب خود فرستاده

الا ای بیک باد صبح ۲ بشتاب ۳
مرا هرچنان زبا افکنده ۴ دریاب
متم با خاک ره یکسان غیاری
به کوی غم نشسته خاکساری
چنین افتاده ام مگذار غمناک
بیساز یاریم بردار از خاک
غبارم را فکن در رهگذاری
که گاهی می کند آن مه گذاری
و گردانی که آن یار مسافر
غیاری می رساند زان به خاطر
مرا بگذار و خود بگذر به سوی ۶
بنه از عجز رو بر خاک کوی
پس از اظهار عجز و خاکساری
به آن مه طلعت گردون عماری
بگو محنت کشی ۷ بی خانمانی ۸
اسیری، خسته جانی، ناتوانی
زبزم شاد مانی دور مانده
به کنج بی کسی رنجور مانده
چو عود از آتش غم جانگدازی
به چنگ بینوایی نغمه سازی
علمدار سپاه جانگدازان
دعا گوین سرشکی می فشاند
به عرض خاکبوسان می رساند
خدا آگاهست که تا سراپرده چشم پرآب و خلوتخانه جان خراب،
نومید از شمع بزم آرا و محروم از بزم وصال، روح افزا گردیده نه
آن ۱۰ را نوربست و نه این را سروری، از بسیاری ترکتان سپاه غم و
دست انداز خیل الم مأمور دلتنگ ترک معموری ۱۱ کرده و رو در خرابی
نهاده و مجلسیان عشرت و خلوتیان بهجت به یکبارگی پا از آنجا
کشیده:

رباعی ۱۲

شوخی که خطش آیت ۱۳ فرخ ۱۴ فالیبست

نادیدن او ۱۵ موجب صد بدحالیست

تاشمع رخس نهران شد از پیش نظر

شد دیده تهی ز نور و جایش خالیست

ایضاً ۱۶

آن سرو که جایش دل غم پرور ماست

جان در غم بالاش گرفتار بلاست

از دوری او به تاخن محرومی

صدچاک زدیم سینه جایش پیداست

دل می ترکد ۳۲ چو غنچه، بی یار، مرا
شکایت رنج ۳۳ فراق و حکایت درد ۳۴ اشتیاق [را] نه آن طول
است ۳۵ که به تقریر زبان خامه در عرض نامه سمت تحریر و صفت
تقریر یابد:

نظم ۳۴ [مثنوی]

ز دوری طرفه احوالیست ما را بیاکز هجر بد حالیست ما را
کسی تا کی به روز غم نشیند چنین روزی الهی ۳۷ کس نبیند
تومی دیدی که گری ۳۸ تو یکم نمی دیدیم، چون بودیم از غم
کنون چون باشد احوال دل ما که باشد کنج هجران منزل ما
زدوری سربه جیب غم نشینم رود غمیری که یک بارت نبینم
از بلای دوری و جفای ناصبوری ۳۹ مردم کشتی نشین دیده
مرا ۴۰ آب از سرگذشت و کشتی دیده در گرداب خون غرق گشته ۴۱، دل
را از این ورطه امید کناری، نه و جان را از این گرداب راه فراری ۴۲
نه ۴۳، رخ از خوناب حسرت ۴۴ می شویم ۴۵ و این ترانه درد آلود
می گویم:

نظم ۴۶ [غزل]

به جانم صد جفا کردی و رفتی بین کآخر چها کردی و رفتی x
الهی ۴۷ غم نبینی گرچه ما را به غمها میتلا کردی و رفتی
چه بیراهمی زما دیدی چه کردیم کزین سان ترک ما کردی و رفتی
مجاوز مانوای ۴۸ شادمانی چو ما را بینوا کردی و رفتی (x)
اگر قصه هجران ۴۹ و غصه حرمان ۵۰ این نوع شکایتی بودی و آن
در طول حکایتی ۵۱ نمودی که به دست یاری قلم زبان دراز و
مددکاری ۵۲ طبع سخن طراز بیان توانستی کرد و در میان توانستی
آورد، می شنیدی ۵۳ که این سوخته داغ فراق و دل افروخته آتش ۵۴
اشتیاق در کوچه غم ۵۵ و دوری کنج کاشانه ناصبوری چه غمها دیده و
چه المها کشیده:

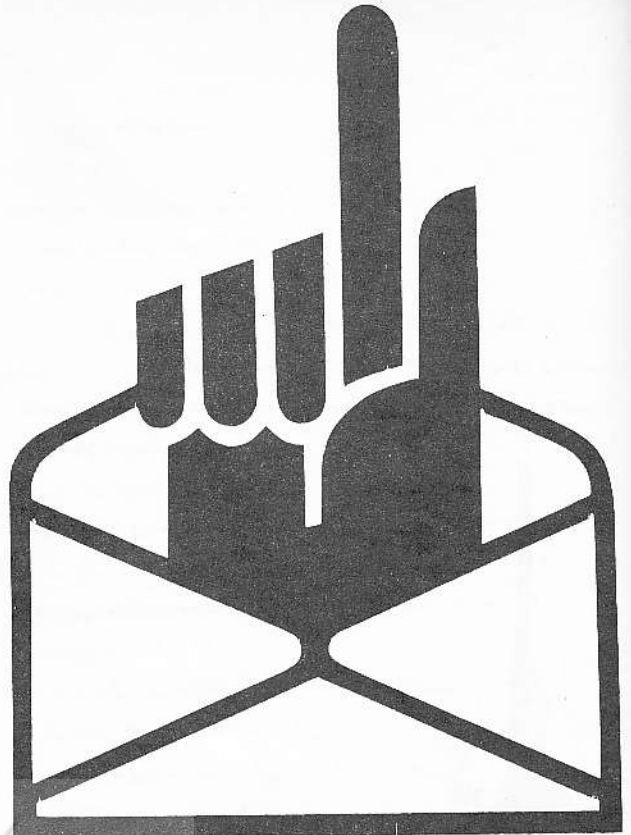
رباعی ۵۶

فریاد که سوزدل عیان نتوان کرد
باکس سخن از داغ نهان نتوان کرد
اینها که من از جفای هجران دیدم
یکه شمه به صدسال بیان نتوان کرد
ایضاً ۵۷

دل زان بت پیمان کسلم می سوزد برق غم او متصلم می سوزد
از داغ فراق اگر بنالم چه عجب یاران چکنم وای دلم می سوزد

نظم ۵۸ [مثنوی]

منم از درد دوری در شکایت
زبخت تیره با ۵۸/۲ خود در حکایت
که آخربخت بد یا ما چها کرد
به صد محنت از او ما را جدا کرد
بدین سان بی سروپا کرد ما را
به کنج هجر شیدا کرد ما را
ازین بختی که ما داریم فریاد
چه بختست این که روی او سیه باد
زدیم از بخت بد در نیل غم رخت
مبادا کس چو ما یارب سیه بخت
چو ما در بخت بد کس ۵۹ یاد دارد



از جدایی آن سرو بوستان زندگانی و گل گلستان شادمانی، نخل
تازه رسیده چمن لطافت و رعنایی و ۱۷ گل نودمیده گلشن و جاهد در پای
صنوبرقدی که مرغ دل اندوهگین را جز کاکلش آشیانی نیست و جان
محنت کش غمگین را غیر از درگهش مکانی نه و غنچه بریاد دهانش دل
صد پاره بر باد داده و لاله از ۱۸ شوق عذارش سردر کوه و صحرا
نهاد و بنفشه بس که در هوای دلاویز و سوی عطرا آمیز سر پرسودا
بر خاک بینوایی سوده ۱۹، چهره خود را نیلی ساخته و خویش را از پا
در انداخته ۲۰.

نظم [مثنوی]

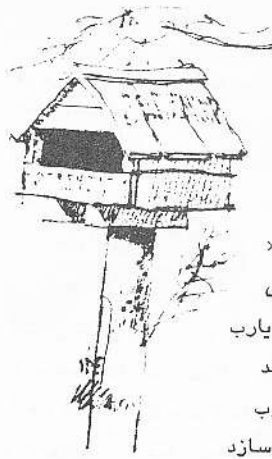
نهال گلشن جان قامت او گل باغ لطافت طلعت او
ز قدش سرو دایم پای در گل صنوبر در هوایش دست بر دل ۲۱
لبش را در تبسم غنچه تا دید ز شگر خنده اش بر خویش پیچید
به راهش سبزه تر سرنهاده ز خطش کار او بر ۲۲ پافتاده
دمی نیست که از غایت بیقراری و نهایت بی اختیاری عنان دل از
دست نداده ۲۳، پای در وادی سرکشگی ننهاده ۲۴، فغان بر
نمی آرم ۲۵ و این ابیات را منظور ۲۶ بر نمی دارم:

رباعی ۲۷

می خواست فلک که تلخکام بکشد ناکرده می طرب به جام، بگشود
بسپرد به شحنة فراق تو مرا تا او به عقوبت تمام بکشد
ایضاً ۲۸

تا کی ز مصیبت غمت یاد کنم
آهسته ز فرقت ۲۹ تو فریاد کنم
وقتست که دست از دهن ۲۹/۲ بردارم
از دست غمت هزار بیداد ۳۰ کنم
ایضاً ۳۱

شد یار و به غم ساخت گرفتار مرا
بگذاشت به درد، دل افکار مرا
چون سوی چمن روم که از یاد بهار



سینه بختی چوما کس یاد دارد
 نمی دانم که آن ماه شب افزون
 که ما را ساخت هجرانش بدین روز:
 گهی از مهریاد عاشق شیدا کند یارب
 چو شیدایی ببیند هیچ یاد ما کند یارب (xx)
 مرا اندیشه او می کشد شبهای مهجوری
 که چون جایی ۶۰ نشیند هیچ یاد ما کند یارب
 به آه و یارب شبها اسیرم کرد و غایب شد
 چرا با تیره روز خود کسی اینها کند یارب
 گرفتم، کان مسافر نامه سوی من روان سازد
 چه سان قاصد من گمنام ۶۱ را پیدا کند یارب (xx)

شبی نیست که در کنج مفارقت و گوشه مهاجرت سیل فراق ۶۲ و
 سوز اشتیاق خانه مردم نشین دیده خلل نپذیرد و رشته جان در ۶۳
 نگیرد. شمع سان ۶۴ با سوز دوری ساخته و از داغ ناصبوری گداخته و
 اشک حسرت از دیده می بارم و از شوق و سوز ۶۵ بر زبان
 نمی آرم ۶۶:

نظم ۶۷ [غزل]

شبی داریم دور از آشنایی
 کجا رفتی بیای از نظر دور
 ندارم ای صبا دمساز جز تو
 روی سوی مه محمل نشینم
 پس آنکه از زبان من بگویی
 منم در گوشه ای پامال هجران
 زبزم خوشدلی بیگانه گشته
 دمی در گفتگو ۶۹ با بخت تیره
 چه باشد گر کشایی دیده از خواب
 که از هجران تب ۷۰ با مرگ در حرف
 به این غمدیده دیگر پی غلط کن
 دمی بهرتسلی گفته با من
 برآرد عاقبت کار تورنگی
 مکن وحشی، فغان از ظلمت هجر
 بعد از عرض حکایت و نیازمندی و شرح شکایت مستعدی ۷۲ خود

را بدین داشتم و اندیشه بدین گماشتم تا حکایتی چند به طریق اختصار در
 طول نامه نامدار مرقوم گردانیده، به عرض رسانم شاید که خود را به
 آن بهانه به خاطر شریف بگذرانم ۷۳، حکایتی جز شکایت بی موری او در
 دل نگردیده و حدیثی جز کله بی التفاتی او ۷۵ به خاطر نرسیده، عجب بود
 از ایشان که هرگز بینوایان خود را به سلامی شاد نکردند و به پیغامی
 یاد نیاوردند! اگر سبب شاد نکردن و باعث یاد ۷۶ نیاوردن عدم کاغذ و
 مداد بود ۷۷، اعلام بایستی نمود ۷۸ تا سببهای دیده ناغذوده به جای
 دوده در پرده چشم پرآب پیچیده ۷۹ و با سیل سرشک دیده رمد دیده ۸۰
 به آن جانب روان می کردم و پرده خون آلود دل تالان به عوض کاغذ
 افشان به آه گرم روان ۸۱ می دانم و به خدمت می فرستادم:

نظم ۸۲ [مثنوی]

نمی گفتمی که چون کردم مسافر
 نخواهم برد نامت را ز خاطر
 زبند غم ترا چون سازم آزاد

خط آزادیت خواهم فرستاد
 بی دفع جنون خویش کردن
 حمایل سازی آن خط را به گردن
 به هجران ساختی ما را گرفتار
 ز ما یادت نیامد ۸۲/۲، یاد می دار
 امید که برخلاف گذشته ملتفت گشته به دو کلمه یکجهتان خود را یاد

آورند و ناشاد نگذارند، چون غرض ۸۳ اخلاص بود و شرح
 اختصا ص ۸۴، زیاده نرفت به دعا اختصار می کنم:

نظم ۸۵ [مثنوی]

الهی رخس عیشت زیر زین باد
 رفیقت شادی و بخت قرین باد
 به هر جانب که رخس عیش رانی
 کند عیش و نشاط معنائی
 مبدا هیچ غم از گرد ۸۶ راحت
 خدا از رنج ره دارد نگاهت
 در آن منزل که چون مه خوش برآیی
 کند خورشید پیشت چهره سایه
 به زودی باد روزی این سعادت
 که دیگر باره با صد عیش و عشرت
 وطن سازیم در بزم وصال
 دل افروزیم از شمع جمالت
 ز خاک رهگذارت سرفرازیم
 به خدمتگاریت جان صرف سازیم (xxx)
 بی نویس ما:

علامت اختصاری منابع:

مل: مجموعه خطی کتابخانه ملک تهران، ش ۲۸۴۶، نستعلیق سده یازده،
 برگ ۱۲۳-۱۲۵-

م: مجموعه خطی کتابخانه ملک تهران، ش ۳۱۷۱، نستعلیق سده یازدهم،
 برگ ۱۸-۱۹

ار: «سواد نامه ای که مولانا وحشی به مطلوب خود نوشته، نقل از سفینه
 کهن»، مجله ارمان، ص ۲۶ (۱۳۳۶)، ص ۹۱-۹۶

ن: «نامه ای از وحشی: احمد سهیلی خوانساری، توشه، ج ۱،
 ش ۴ (۱۳۳۷) ص ۲۵-۲۷ (نقل از دیوان وحشی ویراسته نخعی)
 د: دیوان کامل وحشی بافقی: ویراسته حسین نخعی، تهران: امیرکبیر،
 چاپ هفتم ۱۳۶۶.

۱- م: «مکتوب اشتیاق و مفارقت که جناب مولانا وحشی به مطلوب خود
 که در حسن طاق و ادراک یگانه آفاق بود نوشته»، ار: نوشته.

۲- مل و ن وار: بعد از صبح و برخیزه دارد

۳- م، مل، و ن: ندارد

۴- م: افکنده

۵- م: زین

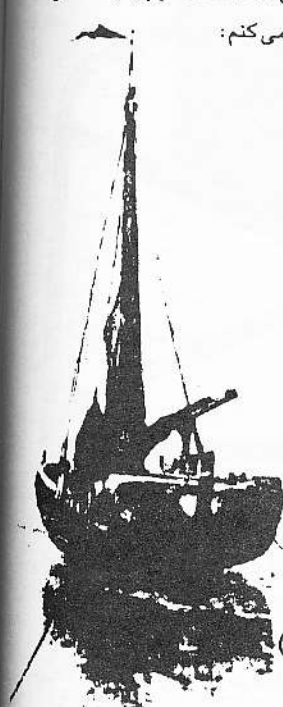
۶- م و مل وار: به کویش

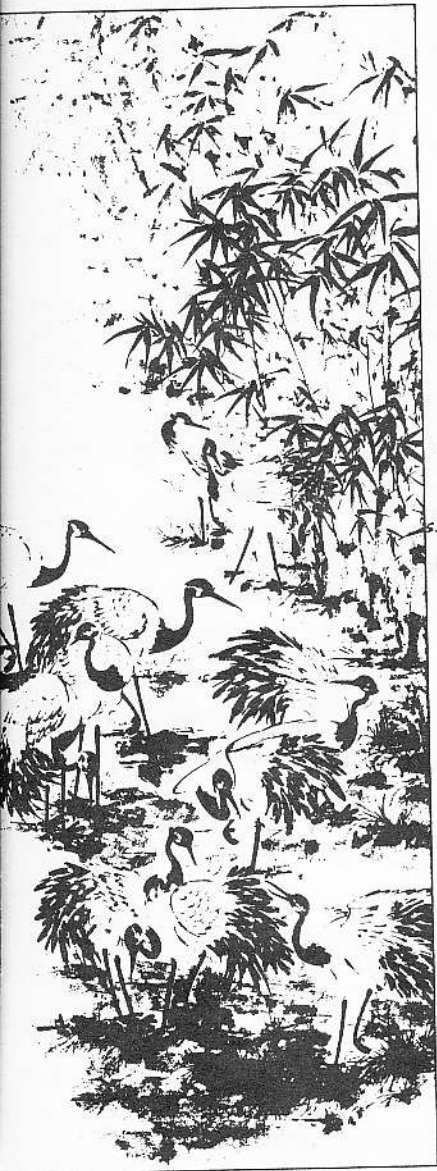
۷- مل وار ون: کش

۸- م وار ون: بی خان و مانی

۹- ن: مهجور

۱۰- م وار: او





- ۵۵- م وار: ندارد
- ۵۶- مل ون: ندارد
- ۵۷- م و مل ون: ندارد
- ۵۸- مل ون و ار: ندارد.
- ۵۸/۲ ن: وبا، ندارد
- ۵۹- م: کسی کی
- ۶۰- ار: خالی
- ۶۱- مل ون وار: کمنام
- ۶۲- ار: فراغ
- ۶۳- ار: ور
- ۶۴- ار: شمعان
- ۶۵- م و مل وار: سوز شوق
- ۶۶- ن: نمی آورم
- ۶۷- مل ون: ندارد، ار: مثنوی
- ۶۸- ار: افکنند
- ۶۹- ار: گفت وگو
- ۷۰- ار: بت
- ۷۱- م: قید
- ۷۲- ن: مندی
- ۷۳- م و مل و ار: بگذارم
- ۷۴- ار: جزان کلمه
- ۷۵- م و ار ون: ندارد
- ۷۶- ار: به یاد
- ۷۷- ن و مل: ندارد
- ۷۸- ن: ندارد
- ۷۹- مل ون و ار: ندارد
- ۸۰- گویا باید «رمیده» باشد
- ۸۱- م مل ون: رو
- ۸۲- مل ون: ندارد، ار: شعر
- ۸۲/۲ ن: نیاید
- ۸۳- ن: عرض
- ۸۴- مل ون وار: و شرح اختصاص، ندارد
- ۸۵- مل ون: ندارد
- ۸۶- م و ار: رنج

(x) - این شعر در متن دیوانهای چاپی وحشی وجود ندارد.

(xx) - این غزل در متن دیوان کامل وحشی ویراسته حسین نخعی این

گونه آمده است:

کهی از مهر یاد عاشق شیدا کند یارب
 جو شیدایی ببیند هیچ یاد ما کند یارب
 گرفتم کان مسافر نامه سوی من روان سازد
 چسان قاصد من گمنام را پیدا کند یارب
 به آه و ناله شیها اسیرم کرد و فارغ شد
 چرا با تیره روز خود کسی اینها کند یارب
 به بازار جنون افتاد «وحشی» بی سرزلفش
 بد افتادست کارش، ترک این سودا کند یارب (ص ۱۴)

(xxx) - این شعر در متن دیوانهای چاپی وحشی وجود ندارد.



- ۱۱- ار: نامعموری
- ۱۲- م: نظم، ن: ندارد
- ۱۳- مل ون: آیه
- ۱۴- مل: فرج
- ۱۵- مل ون: آن
- ۱۶- م و مل ون: ندارد
- ۱۷- مل وار: ندارد
- ۱۸- ار: لاله زار
- ۱۹- م: سوید، ار: ندارد.
- ۲۰- م: انداخت
- ۲۱- م: در
- ۲۲- م: پر
- ۲۳- م و مل وار: داده
- ۲۴- م و مل وار: نهاده
- ۲۵- ن: نمی آورم
- ۲۶- ار: منظوم
- ۲۷- م و مل: نظم، ن: ندارد
- ۲۸- م و مل ون: ندارد
- ۲۹- م: آهسته رو از تو فریاد، ولی در حاشیه به همین گونه است، مل
- وار: آهسته و از تو چند فریاد
- ۲۹- ظاهراً «دهنم» باید باشد
- ۳۰- م و ار: فریاد
- ۳۱- م و مل ون: ندارد
- ۳۲- م در حاشیه ون: می ترقد، مل: می طرقد
- ۳۳- م و مل و ار: درد
- ۳۴- م: ندارد
- ۳۵- ار: طولی است، ن: طوری است
- ۳۶- مل ون: ندارد، ار: شعر
- ۳۷- ن: الاهی
- ۳۸- م: روزی
- ۳۹- ار: مردم
- ۴۰- ار: دیده دیده را
- ۴۱- مل ون و ار: ندارد
- ۴۲- م: قراری
- ۴۳- ن: نی
- ۴۴- مل و ار: عبرت، م: حیرت
- ۴۵- م و مل وار: می، وشم
- ۴۶- میل ون وار: ندارد
- ۴۷- ن: الاهی
- ۴۸- ن: از ناتوانی
- ۴۹- مل ون: حرمان
- ۵۰- مل ون: هجران
- ۵۱- م و ار: حکایت
- ۵۲- ار: مددکار
- ۵۳- م و مل وار: می شنیدم
- ۵۴- مل: اش

